

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

جزوه کتاب نحو متوسطه

«حمید محمدی»

نام و نام خانوادگی: امیر صادقی

فصل اول: اعراب و بنا فعل

فصل دوم: مرفوعات

فصل سوم: منصوبات

فصل چهارم: مجرورات

فصل پنجم: توابع

فصل ششم: ملحقات

## فصل اول: اعراب و بنا فعل

علم نحو

به لحاظ تعریفی: از چگونگی ارتباط کلماتی عربی و حالات و حرکات آخر آنها هنگام ترکیب با یکدیگر سخن میگوید.

به لحاظ موضوع: کلمه و کلام از جهت حرکت آخر و پیوند اجزای آن با یکدیگر و ارتباط آن با سایر اجزای کلام بحث میکند.

به لحاظ فایده: محفوظ ماندن از خطا در گفتار و نوشتار.

### عامل و معمول:

هنگام ترکیب کلمات با یکدیگر بعضی از کلمات بر دیگری تاثیر میگذارند — تاثیر گذار = عامل

تاثیر پذیر = معمول

به مثال مقابل توجه کنید: جاءَ سعیدٌ

عامل | معمول

«عامل میتواند حرف باشد: لن | میتواند فعل باشد | میتواند اسم باشد.»

«معمول فقط اسم و فعل است و حرف معمول نمیشود.»

### معرب و مبنی:

معرب؛ کلمه ای است که انتهای آن به سبب عامل تغییر میکند: سعید- یفعل

به مثال های مقابل توجه کنید: جاءَ سعیدٌ | رأيتُ سعیداً | سمعتُ من سعید

مبنی؛ کلمه ای است که انتهای آن به سبب عامل تغییر نمیکند و ثابت است: هذا- فعل- الی

به مثال های مقابل توجه کنید: جاءَ هذا | رایت هذا | سمت من هذا

### اعراب و بناء:

اعراب همان اثری است که عامل بر روی کلمه معمول معرب میگذارد. { ـُـ }

بناء همان ثابت ماندن انتهای کلمه مبنی است.

### اقسام اعراب:

اعراب چهار قسمت است که هر یک دارای علامت خاص و اصلی خود میباشد:

- 1 رفع: که علامت اصلی اش ضمه است: سعیدٌ | ینصرُ (کلمه ای که اعراب رفع دارد مرفوع می نامند).
- 2 نصب: که علامت اصلی اش فتحه است: سعیداً | ینصرَ (کلمه ای که اعراب نصب دارد منصوب می نامند).
- 3 جرّ: که علامت اصلی اش کسره است: سعیدِ (کلمه ای که اعراب جر دارد مجرور می نامند).
- 4 جزم: که علامت اصلی اش سکون است: لم یضرب (کلمه ای که اعراب جزم دارد مجزوم می نامند).

نکته: از میان این چهار قسم اعراب نصب و رفع مشترک میان اسم و فعل اند؛ جر مختص به اسم است؛ و جزم مختص به فعل.

کلمه ای که رفع میدهد رافع؛ نصب میدهد ناصب؛ جر میدهد جار و جزم میدهد را جازم میگویند.

## اقسام بناء:

کلمات مبنی هم بر چهار قسمت میباشند:

- کلمات مبنی: ← مبنی بر ضم: اگر حرکتِ آخر کلمه مبنی «ضمه» باشد؛ به آن مبنی بر ضم میگویند: نحنُ | منذُ  
 ← مبنی بر فتح: اگر حرکتِ آخر کلمه مبنی «فتحه» باشد؛ به آن مبنی بر فتح میگویند: هوَ | لعلَّ  
 ← مبنی بر کسر: اگر حرکتِ آخر کلمه مبنی «کسره» باشد؛ به آن مبنی بر کسر میگویند: أمسُ | ل  
 ← مبنی بر سکون: اگر حرکتِ آخر کلمه مبنی «ساکن» باشد؛ به آن مبنی بر سکون میگویند: همُ | من
- حرفها و اسمهای مبنی که به (ا ی ای) ختم میشوند مانند: (أما إلى الذی) مبنی بر سکون اند.

## فعلهای مبنی:

فعل های مبنی عبارتند از:

فعل ماضی(هم معلوم هم مجهول) فعل امر حاضر و بعضی از صورتهای مضارع(نون تاکید مباشر دار\_ صیغ 6 و 12)

ماضی): مبنی بر فتح صیغ (1 و 2 و 4 و 5) مبنی بر ضم صیغه (3) مبنی بر سکون (6 تا 14)

مضارع): فعل مضارع فقط در حالت 6 و 12 و نون تاکید مباشر مبنی است.

علامت بناء در فعل ماضی و مضارع بسته به حرکت لام الفعل آن است.

امر حاضر): گاهی مبنی بر سکون است مانند: أنصُرْ | أنصُرْنَ.

گاهی مبنی بر حذف نون است مانند: أنصُرَا | أنصُرُوا | أنصُرِي.

و گاهی مبنی بر حذف حرف عله است مانند: أدعُ | اِرمُ | اِخسُ

## حروف مبنی:

همه حروف در لغت عربی مبنی میباشد.

بناء حروف:	← مبنی بر فتح:	مثل:
	← مبنی بر کسر:	ثُمَّ   رَبِّ
	← مبنی بر ضم:	لِ   بِ
	← مبنی بر سکون:	مُنذُ
		مِنْ   فِي

## اسمهای مبنی:

ضمایر\_ اسمهای اشاره\_ اسمهای موصول\_ اسمهای شرط\_ اسمهای استفهام\_ اسماء افعال\_ برخی از کنایات و ظروف؛ مبنی هستند.

## حالات اعراب:

اعراب بر سه قسم است؛

3 محلی

2 تقدیری

1 ظاهری

اعراب ظاهری: اعرابی است که علامت اعراب در آخر کلمه ظاهر می شود.

جاء سعید (سعید مرفوع به ضمه ظاهری است) رأیت سعیداً (سعید منصوب به فتحه ظاهری است) سمعت من سعید (سعید مجرور به کسره ظاهری است).

به اعراب ظاهری اعراب لفظی نیز گفته میشود.

اعراب تقدیری: اعراب کلمه های معربی است که به علتی نتواند اعراب ظاهری را قبول کند.

در این اسمها اعراب به تقدیر میرود: ← اسم مقصور (اسمی که آخر آن الف مقصوره شکسته باشد): موسی، عصا

← اسم منقوص (اسمی که آخر آن ی مدی باشد): الهادی، القاضی

← اسم مضاف به ضمیر یاء متکلم: کتابی، والدی

حالات رفعی، نصبی و جری اسامی تقدیری:

مضاف به یاء متکلم:

منقوص:

مقصور:

رفعی جاء والدی

رفعی جاء الهادی

رفعی جاء موسی

نصبی رأیت والدی

نصبی رأیت الهادی

نصبی رأیت موسی

جری سمعت من والدی

جری سمعت من الهادی

جری سمعت من موسی

\* اعراب همه موارد به تقدیر رفته، بجز مورد نصبی اسم منقوص که ظاهراً منصوب است.

اعراب محلی: هرگاه کلمه مبنی یا جمله یا شبه جمله ای که در محل کلمه معربی قرار گیرد، اعراب محلی خواهد داشت. مانند؛

جاء هذا (هذا اسم مبنی، فاعل و محلا مرفوع)

رأیت هذا (هذا اسم مبنی، مفعول و محلا منصوب)

سمعت من هذا (هذا اسم مبنی، و محلا مجرور)

نکته:

جمله و شبه جمله در حکم کلمه مبنی هستند، بنابراین اعراب آنها محلی است.

اعراب کلمه معرب دو قسم است یا لفظی است یا تقدیری و اعراب کلمه ای مبنی که در محل کلمه معرب قرار گیرد؛ محلی است.

## اعراب فعل مضارع:

### مضارع مرفوع:

در رفع فعل مضارع علامت اعراب ← در اصل ضمه است.  
 گاهی نون هم نیابت از ضمه میکند.

(1) ضمه \_ در صیغه های (1،4،7،13،14):

ینصرُ\_ تنصرُ\_ تنصرُ\_ انصرُ\_ انصرُ (افعال ناقص ضمه مقدر است)

(2) نون (نَ یا نِ) در افعال خمسه (تثنيه ها، جموع مذکر، مفرده مخاطبه):

ینصران\_ تنصران\_ ینصرون\_ تنصرون\_ تنصرین

فعل مضارع هرگاه بدون عامل باشد (عوامل نصب و جزم بر او داخل نشده باشد) مرفوع است.

### مضارع منصوب:

در نصب فعل مضارع علامت اعراب ← در اصل فتحه است.  
 گاهی حذف نون هم نیابت از فتحه میکند.

(1) فتحه \_ در صیغه های (1،4،7،13،14):

لن ینصرَ\_ لن تنصرَ\_ لن تنصرَ\_ لن انصرَ\_ لن انصرَ

لن یرمیَ\_ لن ترمیَ\_ لن تدعوَ\_ لن ندعوَ (افعال ناقص الفی فتحه مقدر است: لن یخشی،... و لن نخشی)

(2) حذف نون در افعال خمسه:

لن ینصرا\_ لن تنصرا\_ لن ینصروا\_ لن تنصروا\_ لن تنصری

### عوامل نصب:

فعل مضارع بعد از عوامل نصب، منصوب میگردد.

عوامل نصب: ← ناصب بالذات: آن، لن، کی، اذن

← ناصب به آن مقدر: حتی، لام، فاع، واو، او: خُذِ الدَّوَاءَ لِتَبْرَأَ: خذ الدواء لِأَن تَبْرَأَ

\*: حروف ناصب به آن مقدر، حروفی هستند که فعل مضارع بعد از آنها، بوسیله آن مقدر منصوب میشود.

عمل ناصبان بالذات:

ان: ان ناصبه با ما بعدش تاویل به مصدر میرود که در اینصورت برای مجموع آنها محل اعرابی وجود دارد؛

مانند: أُرِيدُ أَنْ أَتَعَلَّمَ النُّحُو ← أُرِيدُ أَنْ أَتَعَلَّمَ النُّحُو

↓  
مفعول به و محلا منصوب

لن: برای نفی موکد (نفی الی ابد) استفاده میشود: (فان لم تفعلوا و لن تفعلوا فاتقوا النار...) کی: برای بیان علت می آید، جنتک کی اتدرس = آمدم نزد تو برای اینکه درس بگیرم. اذن: اذن برای جواب می آید، مثلاً؛ کسی به ما میگوید: سَأَزُورُكُمْ در جواب میگوییم: اِذْنُ نُكْرِمُكَ شرایط نصب اذن: ← بشرط اینکه، /نن در صدر جواب قرار بگیرد. ← شرط دوم، بین /نن و فعل فاصله ای نباشد.

### مضارع مجزوم:

در جزم فعل مضارع علامت اعراب ← در اصل سکون است.  
 گاهی حذف حرف عله ←  
 و حذف نون هم نیابت از سکون میکند. ←

1) سکون در صیغه های (1،4،7،13،14):

لم ینصر\_ لم تنصر\_ لم تنصرو\_ لم انصر\_ لم ننصر (فقط افعال سالم)

2) حذف حرف عله در صیغه های (1،4،7،13،14) فقط افعال ناقص:

لم یدع\_ لم یرم\_ لم اخش

3) حذف نون در افعال خمسه:

لم ینصرا\_ لم تنصرا\_ لم ینصروا\_ لم تنصروا\_ لم تنصری

### عوامل جزم:

فعل مضارع بعد از عوامل جزم، مجزوم میگردد.

عواملی که یک فعل را جزم میدهند: لم، لما، لام امر، لای نهی ← عوامل جزم:

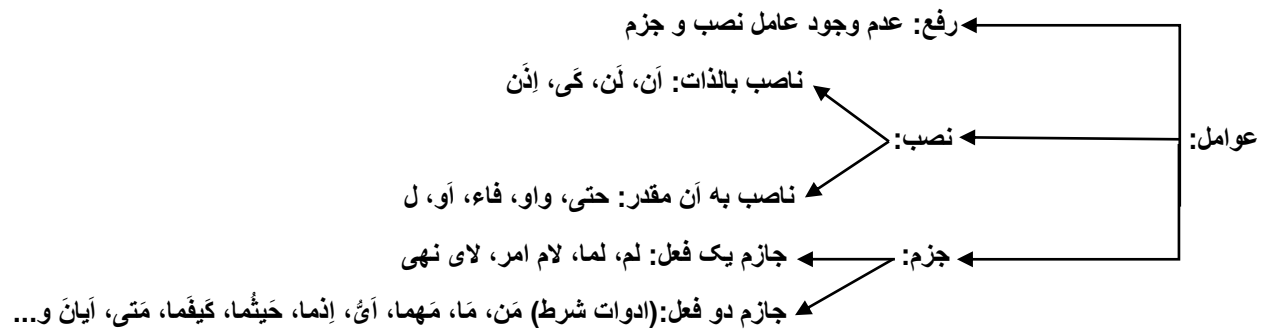
عواملی که دو فعل را جزم میدهند: ادوات شرط جازم ←

«که فعل اول را شرط و فعل دوم را جواب شرط میگویند.»

اسماء شرط جازم، که دو فعل را جزم میدهند همگی مبنی هستند؛ بجز ای که معرب است.

ان (حرف): ان تَجْتَهِدِ تَنْجِحْ	ادوات شرط:
إنما (حرف): انما تَتَعَلَّمُ تَتَقَدَّمُ	
مَنْ: من يَجْتَهِدِ يَنْجِحْ	
ما: ما تَأْكُلُ أَكُلْ	
مَهْمَا: مهما تَأْمُرْ بِالْخَيْرِ أَفْعَلُهُ	
أَيُّ: ای يَجْتَهِدِ يَنْجِحْ	
كَيْفَمَا: كيفما تَجْلِسُ أَجْلِسْ	
أَيْنَمَا: أينما تَجْلِسُ أَجْلِسْ	
حَيْثُمَا: حيثما تُسَافِرُ أُسَافِرْ	
أَيُّ: انى يَذْهَبُ الْعَالَمُ يُكْرَمُ	
مَتَى: متى تَدْرُسُوا تُفَوِّزُوا	
أَيَّانَ: ايان تَسْأَلُنِي أَجِبْكَ	

نوع فعل	علامت رفع	علامت نصب	علامت جزم
فعل مضارع سالم در صیغه های (1,4,7,13,14)	ـُ يَنْصُرُ	ـِ أَنْ يَنْصُرَ	سکون لَمْ يَنْصُرْ
فعل مضارع ناسالم ناقص واوی و یایی (1,4,7,13,14)	ضمه مقدر يَدْعُوْ يَرْمِي	ـِ أَنْ يَدْعُوْ أَنْ يَرْمِيَ	حذف حرف عله لَمْ يَدْعُ لَمْ يَرْمِ
فعل مضارع ناسالم ناقص الفی در صیغه های (1,4,7,13,14)	ضمه مقدر يَخْشِي	فتحه مقدر أَنْ يَخْشِيَ	حذف حرف عله لَمْ يَخْشَ
افعال پنجگانه هم سالم و هم ناسالم	ثبوت نون يَنْصُرَانِ	حذف نون أَنْ يَنْصُرَا	حذف نون لَمْ يَرْمِيا





## فصل دوم: مرفوعات

اصل این است که اسمها معرب باشند؛ از اینرو اکثر اسمها معربند. اما برخی از اسمها بر خلاف قاعده مبنی اند:

1\_ ضمایر : هُو

2\_ اسماء اشاره : هَذَا

3\_ اسماء موصول : الَّذِي

4\_ اسماء شرط : مَنْ

5\_ اسماء استفهام : كَيْفَ

6\_ اسماء افعال : هَيْهَاتَ

7\_ کنایات : كَأَيِّنْ

8\_ برخی ظروف : أَلَا

9\_ اسم صوت : غَاقٍ

10\_ برخی اعداد : ثَلَاثَةٌ عَشْرَ

اسمهای مبنی اعم از:

علامت رفع در اسم:

ضمه: در اسم مفرد: زَيْدٌ جمع مکسر: رِجَالٌ جمع مونث سالم: الْمُسْلِمَاتُ

الف: در اسم مثنی: رَجُلَانِ، مُسْلِمَانِ

واو: در جمع مذکر سالم: مُسْلِمُونَ، زَيْدُونَ اسماء سته (أَب، آخ، حَم، هَن، فُو و دُم): أَبُوهُ، أَخُوهُ و...

مواضع رفع اسم:

1\_ فاعل: اسم مرفوعی است که بعد از فعل معلوم قرار میگیرد و به آن نسبت داده میشود

2\_ نائب فاعل: اسم مرفوعی است که پس از فعل مجهول میآید و به آن نسبت داده میشود

3\_ مبتدا: اسم مرفوعی است که حکمی به آن نسبت داده میشود و غالباً ابتدای کلام است

4\_ خبر: همان حکمی است که به مبتدا نسبت داده میشود و معنای مبتدا را کامل میکند

5\_ اسم افعال ناقصه

6\_ اسم افعال مقاربه

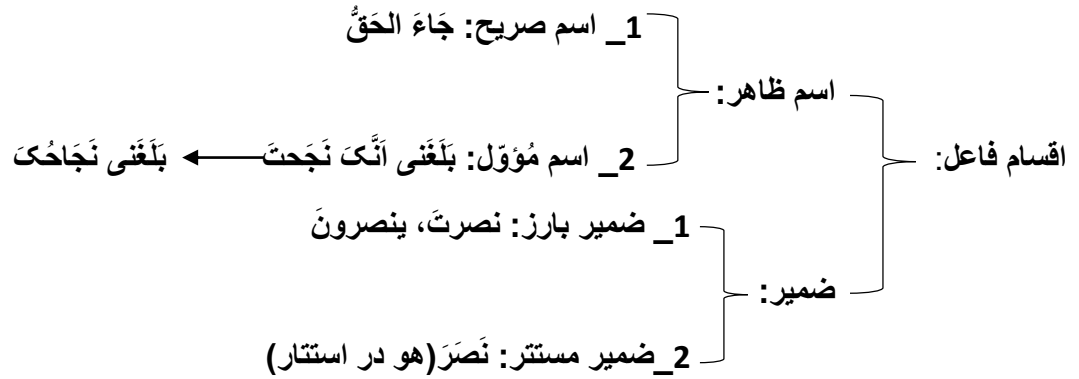
7\_ اسم حروف شبیهه به لیس

8\_ خبر حروف مشبیهه بالفعل

9\_ خبر لا نفی جنس

(اسم در نه موضع مرفوع میشود.)

**فاعل:**



ضمایری که مستتر میشوند استتار آنها دو نوع است:

- استتار وجوبی: در جایی که پنهان ماندن ضمیر در فعل واجب بوده و آوردن فاعل به صورت اسم ظاهر جایز نباشد و آن در صیغه های 7، 13 و 14 است که ضمائر آنْت و اَنَا و نَحْنُ در آنها مستتر است.
- استتار جوازی: در جایی است که مستتر ماندن ضمیر، ضروری نیست بلکه فاعل می تواند بصورت اسم ظاهر نیز در آید. این نوع استتار ضمیر، در صیغه هایی است که هو یا هی در آنها مستتر است.

**مطابقت فعل با فاعل:**

در جنسیت (تذکیر و تانیث): اگر فاعل مذکر باشد فعل هم مذکر می آید و اگر فاعل مؤنث حقیقی باشد، فعل هم مؤنث می آید: نَصَرَ عَلِيٌّ در چند مورد جواز وجهین (استعمال فعل به هر دو صورت) جایز است:

■ هرگاه فاعل اسم ظاهر مؤنث مجازی باشد: طلع الشمس | طلعت الشمس

★ نکته: چنانچه فاعل ضمیری باشد که به اسم مؤنث برمیگردد، چه مؤنث حقیقی و چه مؤنث مجازی واجب است فعل، مؤنث بیاید؛ الشمس طلعت: ← طلعت: فعل ماضی، هی مستتر در آن فاعل و محلا مرفوع.

■ هرگاه فاعل مؤنث حقیقی باشد و میان فعل و فاعل کلمه ای جدایی اندازد: ذهب يا ذهبيت اليوم فاطمة

■ هرگاه فاعل جمع مکسر باشد: يجلس يا تجلس الطلاب

در عدد (افراد، تنثیه و جمع): اگر فاعل اسم ظاهر باشد فعل همواره بصورت مفرد می آید هرچند فاعل جمع یا مثنی باشد.

اگر فاعل ضمیر باشد، با تغییر فاعل شکل فعل نیز تغییر می یابد.

**نائب فاعل:**

در حقیقت نائب فاعل همان مفعولی است که در فعل معلوم وجود داشته و پس از حذف فاعل به جای آن آمده و اعراب فاعل را بخود گرفته است مانند: خَلَقَ اللهُ الْإِنْسَانَ ← خُلِقَ الْإِنْسَانُ

همه شرایط و مسائلی که در فاعل ذکر شد، درباره نایب فاعل صادق و جاری است.

✦ نکته:

- اگر فعل، معلوم است، باید فاعل آنرا تعیین کنیم.
- اگر فعل، مجهول است، باید به دنبال نایب فاعل آن باشیم.

### مبتدا و خبر:

جمله فعلیه: با فعل آغاز میشود؛ مانند:

جاء الحق ، ذهب الله بنورهم ، ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ

جمله اسمیه: با اسم شروع میشود؛ مانند:

اللهِ عَلِيمٌ ، عَلَى جَاهِدٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، الْحَمْدُ لِلَّهِ

✦ توجه:

همه جمله های اسمیه از مبتدا و خبر تشکیل میشوند.

همه جمله های فعلیه از فعل و فاعل یا فعل و نایب فاعل تشکیل میشوند.

### ویژگی های مبتدا و خبر:

مبتدا و خبر دارای سه ویژگی هستند:

- 1\_ غالبا مبتدا بصورت معرفه و خبر بصورت نکره بکار میرود.
- 2\_ غالبا مبتدا مقدم و خبر موخر است.
- 3\_ همیشه مبتدا و خبر مرفوع اند.

### اقسام مبتدا:

مبتدا چند حالت دارد:

1. ضمیر بارز: هو عادلٌ

2. اسم ظاهر: الله عادلٌ

3. اسم مؤول: أَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَّكُمْ ← صَوْمَكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ  
 مبتدا خبر      خبر مبتدا

### ضمیر شأن و قصه:

ضمیر شأن، ضمیر مفرد غایبی (هُوَ) است که با آن از شأن، کنایه آورده میشود.

شأن، واقعیتی است که میخوایم درباره آن سخن بگوییم؛ مانند: هو الله غفور.

گاه ضمیر شأن بصورت مفرد مؤنث آورده میشود که در اینصورت به آن «ضمیر قصه» گفته میشود، مانند: هِيَ فَاطِمَةُ سَلَامُ اللهُ عَلَيْهَا مُحَدَّثَةٌ: واقعیت مهم و با عظمت این است که فاطمه زهرا سلام الله علیها محدثه است.

### اقسام خبر:

خبر در جمله های اسمیه صورت های گوناگون دارد:

■ گاهی خبر بصورت مفرد می آید:

مشتق، مانند: سَعِيدٌ عَالِمٌ

مفرد:

جامد، مانند: سَعِيدٌ أَسَدٌ

■ گاهی خبر بصورت جمله می آید:

اسمیه، مانند: سَعِيدٌ أَخُوهُ عَالِمٌ

جمله:

فعلیه: سَعِيدٌ جَاءَ أَبُوهُ

■ گاهی خبر بصورت شبه جمله می آید:

جار و مجرور، مانند: سَعِيدٌ فِي الْجَامِعَةِ

شبه

جمله

ظرف، مانند: سَعِيدٌ فَوْقَ الْكُرْسِيِّ

### مطابقت خبر و مبتدا:

هرگاه خبر مشتق باشد، در عدد و جنس مطابقت میکند؛ یعنی: اگر مبتدا مفرد باشد، خبر بصورت مفرد می آید. اگر مثنی باشد، خبر بصورت مثنی می آید. و اگر مبتدا جمع باشد، خبر به صورت جمع می آید. و نیز:

اگر مبتدا مذکر باشد، خبر نیز مذکر می آید. و اگر مبتدا مؤنث باشد، خبر هم بصورت مؤنث می آید.

هرگاه خبر جامد باشد، مطابقت مبتدا و خبر لازم نیست.

★ توجه:

اسم نکره در صورتی که دارای فایده باشد، می تواند مبتدا واقع شود؛ مانند: رَجُلٌ عَالِمٌ جَاءَنِي

### نکره مفیده:

اسم نکره در مواردی از جمله در صورت های ذیل دارای فایده است که در اصطلاح به آن نکره مفیده گویند:

■ وقتی برای آن «صفتی» آورده شود؛ مانند: رَجُلٌ عَالِمٌ جَائِزٌ: مردی دانشمند نزد من آمد. در این مثال «رَجُلٌ: مردی»، که نکره محض است، با صفت «عَالِمٌ: دانشمند» خاص و مفید شده؛ از این رو مبتدا واقع شده است.

■ وقتی قبل از آن «نفی» یا «استفهام» بیاید، مانند: هَلْ أَحَدٌ فِي الدَّارِ؟

### موارد وجوبی تقدم خبر بر مبتدا:

اصل آن است که مبتدا پیش از خبر ذکر شود. رعایت این اصل جایز است؛ ولی در چند مورد از این اصل عدول میشود و «تقديم خبر بر مبتدا» واجب میشود:

1. اگر خبر، جار و مجرور یا ظرف، و مبتدا نکره باشد؛ مانند: فِي الدَّارِ رَجُلٌ ، عِنْدِي قَلَمٌ

2. اگر خبر، از اسماء صدارت طلب (مانند: اسماء استفهام) باشد؛ مانند: كَيْفَ عَلِيٌّ؟

3. هرگاه در مبتدا ضمیری باشد که به جزء خبر بازگردد؛ مانند: فِي الدَّارِ صَاحِبُهَا

4. هرگاه خبر بوسیله إِلَّا یا إِنَّمَا، محصور در مبتدا باشد، مانند: مَا قَائِمٌ إِلَّا زَيْدٌ      إِنَّمَا فِي الدَّارِ زَيْدٌ

### موارد وجوبی تقدم مبتدا بر خبر:

گاه تقدم مبتدا بر خبر واجب میشود:

1. اگر مبتدا از اسماء صدارت طلب باشد؛ مانند: مَنْ يَطْلُبُ يَجِدُ

2. اگر مبتدا بوسیله (ما، إن و یا هل همراه با إلا) و یا بوسیله (إِنَّمَا) محصور در خبر باشد؛ مانند: مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ | إِنَّمَا مُحَمَّدٌ رَسُولٌ

3. اگر مبتدا و خبر در معرفه و نکره بودن مساوی باشند و قرینه ای برای تعیین مبتدا و خبر وجود نداشته باشد؛ مانند: ابْنُكَ صَدِيقِي.

هر وقت نشانه یا قرینه ای در کلام باشد میتوان مبتدا یا خبر را حذف نمود.

### ضمیر فصل و عماد:

گاه بین مبتدا و خبر ضمیر منفصلی قرار میگیرد که تاکید کننده نسبت برای مبتدا است و به آن ضمیر فصل و عماد گویند.

ضمیر فصل و عماد در عدد و جنس با مبتدا مطابقت میکند؛ مانند: الرَّجُلُ هُوَ الْعَالِمُ، الْمَرْأَةُ هِيَ الْعَالِمَةُ، الرَّجُلَانِ هُمَا الْعَالِمَانِ و..

### نَوَاسِخٌ

مقدمه: «نواسخ»؛ جمع ناسخ است بمعنای لغو و باطل کننده.

نواسخ در اصطلاح، کلماتی هستند که چون بر سر مبتدا و خبر در آیند اعراب آنها را نسخ و باطل میکنند و خود، اعراب جدیدی به آنها می بخشند. مانند: عَلِيٌّ عَالِمٌ ← كَانِ عَلِيٌّ عَالِمًا

نواسخ به دو دسته تقسیم میشوند:

1\_ افعال ناقصه\_ افعال مقاربه\_ حروف شبیه به لیس.

2\_ حروف مشبیه بالفعل\_ لای نفی جنس.

### افعال ناقصه:

افعال ناقصه 13 فعل بوده و عبارتند از: کان: بود

← لیس: نیست

← صار: شد، گردید

← اصبح: شد (هنگام صبح)

← اضحی: شد (هنگام ظهر)

← امسی: شد (هنگام شب)

← ظل: شد (در طول روز)

← بات: شد (در طول شب)

← مازال، مادام، مابرخ، مانفک، مافتی: بمعنی دوام نسبت موجود در جمله

افعال ناقصه؛ بر سر مبتدا و خبر در می آیند و به مبتدا بعنوان اسم خود؛ رفع و به خبر بعنوان خبر خود نصب میدهند.

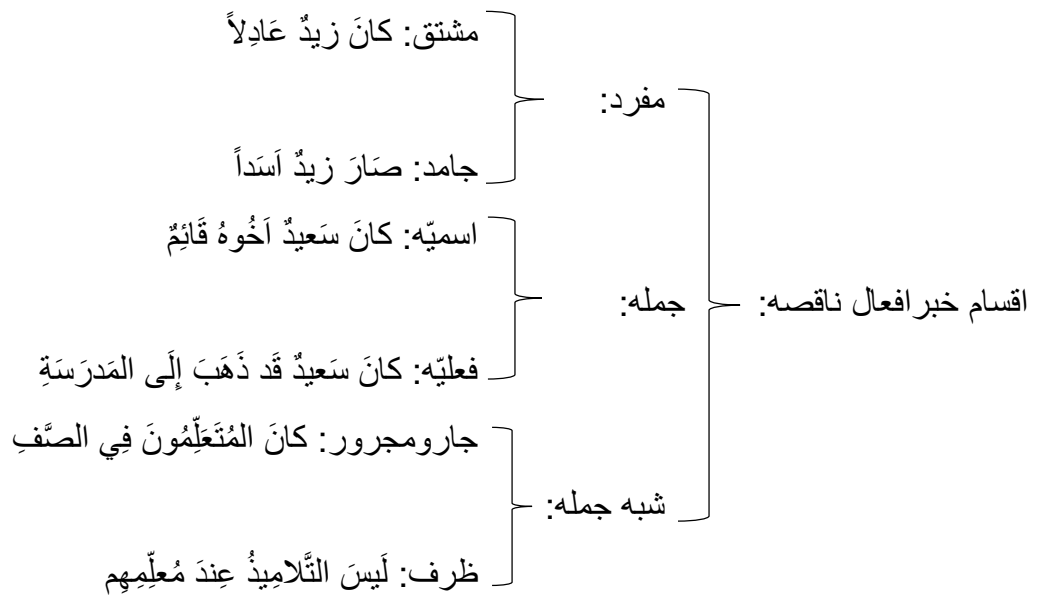
### نکته:

گاهی اوقات بعضی از افعال ناقصه به معنی صار بکار میروند. این افعال عبارتند از: کان، اصبح، اضحی، امسی، بات، ظل:

وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَاباً

فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَاناً

### خبر افعال ناقصه:



تقديم خبر افعال ناقصه بر اسمشان، همانند تقديم خبر بر مبتدا میباشد.

### استعمال تام افعال ناقصه:

بسیاری از افعال ناقصه با معنای تام نیز استعمال دارند و در این صورت فقط فاعل میگیرند.

- كان (معنای تام): وجود داشت، هستی یافت ← كان زَيْدٌ (زيد هستی یافت).
- اصبح (معنای تام): داخل در صبح شد ← اصبح سعيدٌ (سعيد داخل در صبح شد).
- اضحى (معنای تام): داخل در ظهر شد ← يضحى الناسُ (مردم داخل در ظهر میشوند).
- انفك (معنای تام): جدا شد ← انفك سعيدٌ عن علي (سعيد از علي جدا شد).
- صار (معنای تام): منتقل شد ← صار الامرُ الى زيدٍ (آن كار به زيد منتقل شد).

### صرف افعال ناقصه:

برخی از افعال ناقصه بصورت کامل (مضارع و امر) صرف نمیشوند و آنها عبارتند از: ليس و مادام که مضارع و امر ندارند.

و افعال: مازال، مايرح، مانفك، ماقتئ ماضی و مضارعشان صرف میشود ولی امر ندارند.

بقیه افعال با هر سه حالت ماضی و مضارع و امر صرف میشوند.

**وجه تسمیه:**

برای ناقصه نامیدن این افعال وجوهی ذکر شده است:

- 1) صرف ناپذیری برخی از آنها
- 2) کامل نبودن معنای آنها حتی با وجود اسمشان (از اینرو خبر هم میخواهند)

**افعال مقاربه:**

افعال مقاربه، مانند افعال ناقصه برسر مبتدا و خبردرآمده و اسم را رفع و خبر را نصب میدهند.

افعال مقاربه سه دسته میباشند:

- ← قرب (نزدیک بودن وقوع): كَادَ ، كَرَبَ ، أَوْشَكَ
- ← رجاء (امیدواری نسبت به وقوع): عَسَى ، حَزَى ، إِخْلَوْلَى
- ← شروع (شروع وقوع): شَرَعَ ، طَفِقَ ، جَعَلَ ، أَخَذَ ، أَنْشَأَ ، عَلِقَ ، هَبَّ

**خبر افعال مقاربه:**

خبر افعال مقاربه، غالباً فعل مضارع است؛

گاه فعل مضارع وجوبا با آن ناصبه همراه است: در افعال حَزَى و إِخْلَوْلَى

گاه فعل مضارع وجوبا بدون آن ناصبه همراه است: در افعال شروع

گاه هر دو وجه جایز است: در بقیه افعال

**وجه تسمیه:**

چون بعضی از افعال مقاربه بر نزدیکی وقوع فعل دلالت دارند، از باب تغلیب یا (تَسْمِيَةُ الْكُلِّ بِاسْمِ جُزْءِهِ)، این افعال را افعال مقاربه نام گذاری کرده اند.

**حروف شبیه به لیس (مَا، لَا، إِنْ):**

سه حرف (ما، لا، ان) برسر مبتدا و خبرآمده و همانند افعال ناقصه، اسم را رفع و خبر را نصب میدهند.

گاه برسر خبر(ما) حرف باء زائد داخل میشود: وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ

این حروف در دو مورد ذیل از عمل باز می مانند:

هرگاه پیش از خبر آنها إلا ذکر شود.

هرگاه خبر، مقدم بر اسم شود.



**نکته:**

- 1) یکی از شرایط عمل کردن حرف (ما) این است که بعد از آن «اِنْ» زائده نباشد.
- 2) یکی از شرایط عمل کردن حرف (لا) این است که هم اسم و هم خبر آن باید نکره باشند.
- 3) گاه حرف (لا) به همراه (تاء) مفتوح و به صورت (لات) بکار میرود که در این صورت هم اسم و هم خبر آن باید اسم زمان باشند و غالباً اسم آن حذف میشود.

**حروف مشبّهة بالفعل:**

- حروف مشبّهة بالفعل، حروفی هستند که بر سر مبتدا و خبر در آمده و برعکس افعال ناقصه، اسم را نصب و خبر را رفع میدهند و آنها عبارتند از: اِنَّ، اَنَّ، اَنَّ، اَيْتَ، لَكِنَّ، لَعَلَّ
- 1) اِنْ و اِنَّ به معنای همانا، برای تحقیق و تأکید است.
  - 2) كَأَنَّ به معنای همانند...، اگر خبرش جامد باشد تشبیه و اگر مشتق یا ظرف باشد شک و تردید است.
  - 3) لَكِنَّ به معنای اما، برای استدراک است. (برطرف کردن توهمی قبل از جمله که در ذهن مخاطب است).
  - 4) اَيْتَ به معنای ای کاش، برای تمنی است. (طلب چیزی که حصولش دشوار است)
  - 5) لَعَلَّ به معنای امید است، برای ترجی و یا اشفاق است. (ترجی: امری ممکن و محبوب\_ اشفاق امری ممکن و مکروه).

**وجه تسمیه:**

برای نامگذاری این حروف به مشبّهة بالفعل، وجوهی ذکر شده است؛

- 1) نصب و رفع دادن آنها همانند افعال
- 2) مبنی بر فتح بودن آنها همانند برخی صیغه های فعل ماضی
- 3) وجود معنای فعلی در آنها

**خبر حروف مشبیه بالفعل:****تقدم وجوبی خبر بر اسم:**

در چند مورد واجب است که «خبر» حروف مشبیه بالفعل بر «اسم» مقدم شود؛ از جمله:

(1) هرگاه خبر، «شبه جمله» و اسم، نکره باشد. (2) هرگاه اسم، مشتمل بر ضمیری باشد که به جزئی از خبر بازگردد. اسم و خبر حروف مشبیه بالفعل هیچگاه بر خود این حروف مقدم نمیشوند.

**ما کافه و لام ابتدا:**

- هرگاه پس از حروف مشبیه بالفعل «مَا» کافه بیاید، از عمل بازمانده، و دیگر مبتدا را منصوب و خبر را مرفوع نمیکند.
- هرگاه حروف مشبیه بالفعل بوسیله ما کافه از عمل بازمانند، به جمله اسمیه اختصاص ندارند و بر سر جمله فعلیه نیز در می آیند.
- لام ابتدا که برای تاکید مضمون جمله می آید بر سر خبر آن وارد میشود و همچنین بر سر اسم او زمانی که موخر گردد.

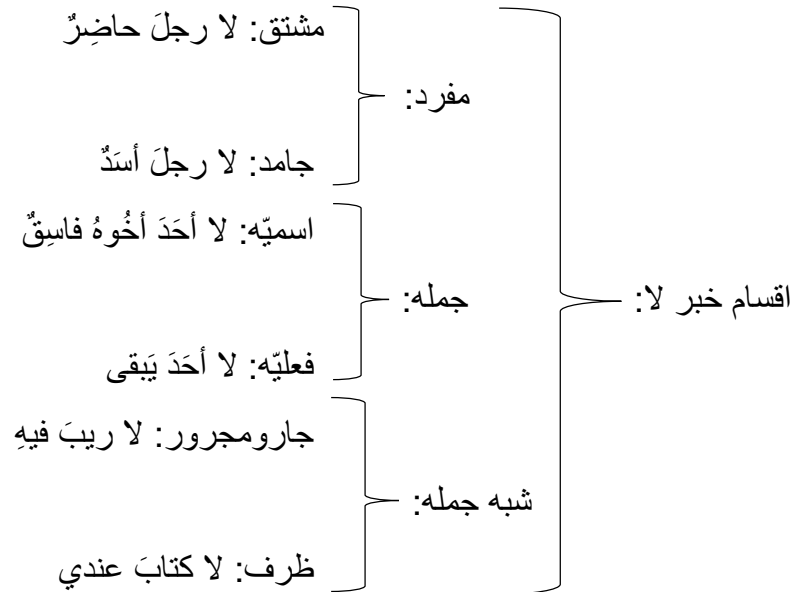
**لای نفی جنس:**

لای نفی جنس، حرفی است مانند «حروف مشبیه بالفعل»، بر سر مبتدا و خبر درآمده، به اسم، نصب و به خبر، رفع میدهد؛ با این تفاوت که اسم آن همواره «نکره» بوده و بوسیله «لا»، جنس آن نفی میشود.

**اقسام اسم لا:**

اگر اسم لای نفی جنس، مفرد باشد، یعنی مضاف و شبه مضاف نباشد، مبنی بر علامت نصب است:

لا عَالِمٌ / عَالِمِينَ / عَالِمِينَ فی الدار: مبنی بر فتح / مبنی بر یاء / مبنی بر یاء (همگی بصورت مفرد معنی میشوند: هیچ دانشمندی در خانه نیست).



### حذف شدن خبر لا:

هرگاه خبر لا، معلوم باشد غالباً حذف میشود: لا بأس عليك.

و هرگاه پس از لا، إلا بیاید: لا إله مَوْجُودٌ إلا الله.

### شرایط عمل کردن لا:

- لای نفی جنس به سه شرط عمل میکند:
- حرف جرّ بر آن داخل نشود؛
  - اسم و خبر آن هردو نکره باشد؛
  - چیزی میان لا و اسم آن فاصله نشود.

## فصل سوم: منصوبات

- علامت نصب در اسم:
- ← فتحه: در اسم مفرد: الرجلِ در جمع مکسر: رجالاً
  - ← الف: در اسماء سته: أباهُ أخاهُ حمَاهُ فاهُ هناهُ ذاعلمِ
  - ← یاء: در مثنی ها: مسلمینِ در جمع مذکر سالم: مُسلمینِ
  - ← کسره: در جمع مونث سالم: المسلماتِ، مسلماتِ
- مواضع نصب اسم:
- 1\_ مفعول به: اسم منصوبی است که فعلِ فاعل بر آن واقع میشود.
  - 2\_ مفعول مطلق: مصدری است از لفظ یا معنای فعل، که بعد فعل می آید.
  - 3\_ مفعول فیه: اسم منصوبی است که زمان یا مکان وقوع را بیان میکند.
  - 4\_ مفعول معه: اسم منصوبی است که پس از واو معیت می آید.
  - 5\_ مفعول له: مصدری است که علت انجام فعل را بیان میکند.
  - 6\_ حال: اسم منصوب و مشتقی است که حالت و چگونگی فاعل،... میرساند.
  - 7\_ تمییز: اسمی است منصوب، جامد و نکره بعد از اسم و نسبت مبهم.
  - 8\_ مستثنی: اسمی است که بوسیله ادات استثناء، از حکم ماقبل خارج شده
  - 9\_ منادی: اسم ظاهری است که در پی یکی از حروف ندا بیاید.

### مفعول به:

### ترکیب فعل و فاعل و مفعول:

در جمله های فعلیه بطور معمول ابتدا فعل سپس فاعل و پس از آن مفعول به ذکر میشود.

- گاه ممکن است این ترکیب بهم بخورد:
- ← موارد وجوبی تقدم فاعل بر مفعول به
  - ← موارد وجوبی تقدم مفعول به بر فاعل
  - ← موارد وجوبی تقدم مفعول به بر فعل و فاعل

### موارد وجوب تقدمات:

#### ■ موارد وجوبی تقدم فاعل بر مفعول به:

- 1\_ در مواردی که به دلیل اعراب تقدیری اشتباه رخ میدهد.
- 2\_ زمانی که فاعل، ضمیر متصل باشد و مفعول به نیز بعد از فعل ذکر شود.
- 3\_ زمانی که مفعول به، محصور فیه واقع شود.

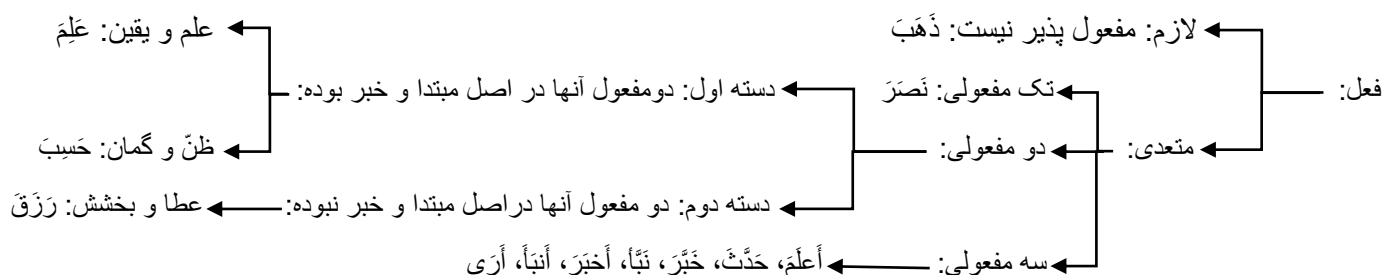
■ موارد وجوبی تقدم مفعول به بر فاعل:

- 1\_ هنگامیکه مفعول به، ضمیر متصل باشد و فاعل، اسم ظاهر باشد.
- 2\_ هنگامیکه ضمیر مفعول، متصل به فاعل باشد (در فاعل، ضمیری باشد که به مفعول عود میکند. عود ضمیر به متاخر محال است).
- 3\_ هرگاه فاعل بوسیله (الا) یا (انما) محصور فیه واقع شود.

■ موارد وجوبی تقدم مفعول به بر فعل و فاعل:

- 1\_ هرگاه مفعول به، ضمیر منفصل باشد و بخواهیم انحصار فعل در مفعول به را برسانیم.
- 2\_ هرگاه مفعول به از اسم های صدارت طلب (استفهام، شرط و...) باشد.

فعل به اعتبار پذیرش مفعول به:



اغراء، تحذیر، اشتغال:

در گاهی اوقات تنها مفعول به ذکر میشود و فعل حذف میگردد:

اغراء: به معنی تشویق کردن و برانگیختن است. (اگر دو مفعول بدون فعل، برای تشویق کردن بکار رفته بود؛ اغراء است.)

گاهی اغراء با حرف جر (علی) و ضمیر متصل مجروری مخاطب می آید: علیک\_ علیکما\_ علیکم و...

تحذیر: به معنی بیم دادن و برحذر داشتن است. (اگر دو مفعول بدون فعل، برای برحذر داشتن بکار رفته بود؛ تحذیر است.)

گاهی تحذیر با ضمایر منفصل منصوبی مخاطب و (واو) می آید: ایاک و... ایاکما و... ایاکم و... ..

اشتغال: اسمی بر فعلی مقدم میشود و فعل بجای عمل در اسم، به ضمیر مرجوعی آن اسم عمل میکند. (به اسم مقدم در اصطلاح مشغولّ عنه گفته میشود.)

**مفعول مطلق:**

مفعول مطلق بر سه نوع است: تأکیدی، نوعی، عددی

تأکیدی: نَصَرْتُ عَلِيًّا نَصْرًا، نوعی: ضَرَبْتُهُ ضَرْبًا شَدِيدًا\_ ضَرَبْتُهُ ضَرْبَ الْأَمِيرِ، عددی: دَفَّتِ السَّاعَةُ دَقَّتَيْنِ

گاهی عامل مفعول مطلق، اوصاف صرفی است: اسم فاعل، مفعول، صفت مشبّهه، صیغه مبالغه یا مصدر.

### حذف عامل مفعول مطلق:

#### ■ حذف قیاسی

عامل مفعول مطلق در برخی موارد از روی قیاس و قانون خاص حذف می‌شود و مفعول مطلق از آن عامل، نیابت می‌کند:

1\_ هرگاه جمله دارای امر و نهی باشد: اصبر صبراً و لاتجزع جزءاً ← صبراً لا جزءاً

2\_ هرگاه جمله دعائی باشد: سقاك الله سقياً و رعاك الله رعياً ← سقياً و رعياً

3\_ هرگاه بعد از استفهام قرار گیرد تا (سرزنش یا تعجب یا تأسف) را برساند

#### ■ حذف سماعی

عامل مفعول مطلق در برخی موارد بطور سماعی و بدون قانون هم حذف می‌شود و مفعول مطلق از آن عامل نیابت می‌کند:

اسمع سمعاً و اطیع طاعة ← سمعاً و طاعة\_ اشكرک شكراً ← شكراً

هرگاه مفعول مطلق نوعی باشد موارد ذیل می‌تواند جانشین آن شود:

1\_ صفت: واذكروا الله كثيراً

2\_ لفظ كل، بعض و حق: فلا تميلوا كل الميل

3\_ اسم اشاره: ضرب ذلك الضرب

4\_ اسم عدد: فاجلذوهم ثمانين جلدة

5\_ اسم آلت: ضربته سوطاً

### مفعول فيه

هر اسم زمان و مکانی که بر ظرفیت دلالت کند (یعنی در بردارنده معنای \_در\_ باشد.) در این صورت مفعول فيه خواهد بود.

ظروف به اعتبارهای مختلفی تقسیم بندی میشوند؛ برخی از این تقسیمات عبارتند از:

### ظرف زمان و مکان:

ظرف مکان، بر مکانی دلالت می‌کند؛ امام، فوق، تحت و...

ظرف زمان، بر زمانی دلالت می‌کند؛ یوم، شهر، موعِد و...

### ظرف متصرف و غیر متصرف:

ظروف متصرف: ظرف‌هایی هستند که هم بصورت ظرف و هم غیر ظرف (مبتدا، فاعل و...) بکار می‌روند مانند: شهر

ظروف غیر متصرف: ظرفهایی هستند که فقط بصورت ظرف(مفعول فیه) استعمال میشوند و همیشه بر زمان یا مکان وقوع فعل دلالت دارند: بَعْدَ، فَوْقَ، عِنْدَ و...

### ظرف معرب و مبنی:

ظروف معرب: ظرفی هستند که حرکت آخرشان متغیر است.

ظروف مبنی: ظرفی هستند که حرکت آخرشان ثابت است.

ظروف مکانی مبنی:

هُنَا ، هَاهُنَا(اینجا) / هُنَاكَ ، تَمَّ(آنجا) / لَدُنْ ، لَدَى(نزد) / أَيْنَ ، حَيْثُ ، أُنَى(جایی که)

ظروف زمانی مبنی:

إِذْ ، إِذَا ، مَتَى ، أَيَّانَ ، أُنَى ، لَمَّا ، مُذْ ، مَئِذُ(زمانی که)

الآن (اکنون) ، أمس (دیروز) قَطُّ (هرگز)

بقیه ظروف، «معرب» هستند.

### **مفعولٌ معه:**

مفعول معه برکس یا چیزی دلالت میکند که فعل به همراهی و مصاحبت با او انجام شده است: سَافَرْتُ وَ عَلِيًّا

### حذف عامل مفعولٌ معه:

اگر مفعول معه پس از «مَا» یا «كَيْفَ» استفهامیه واقع شود، گاه عامل آن که فعل یا شبه فعل است حذف میگردد.

### **مفعولٌ له:**

مفعول له دو شرط دارد: ← 1\_ زمان انجام فعل و مصدر یکی باشد.

← 2\_ فاعل فعل و مصدر یکی باشد.

فَرَّ زَيْدٌ مِنَ الْحَرْبِ جُبْنًا(فرار کرد زید از جنگ بخاطر ترس): زمان فرار از جنگ و ترسیدن ماضی است و همچنین فاعل فرار از جنگ و ترسیدن هم زید است.

### مفعولٌ له حصولی و تحصیلی:

تحصیلی: پیش از انجام مفعول له، مقصود حاصل نبوده است؛ و وقتی مفعول له انجام میگیرد، مقصود تحویل میگردد:

صَلَّيْتُ قُرْبَةً إِلَى اللَّهِ = پیش از انجام نماز قربت حاصل نبوده، ولی نماز انجام یافت تا قربت تحویل شود.

حصولی: مفعول له، پیش از مقصود حاصل بوده، و همین مفعول له موجب مقصود گشته است.

فَرَّ زَيْدٌ مِنَ الْحَرْبِ جُبْنًا: پیش از فرار کردن، ترس حاصل بوده است؛ و همین ترس موجب فرار از جنگ شده است.

- ← غالباً مصدر بدون «ال» است و غالباً منصوب است: خوفاً و قربهً
- ← اگر آن کلمه بیان کننده علت فعل، مصدر نباشد؛ وجوباً «ال» بر سر او درمی آید.
- ← اگر «ال» بگیرد، غالباً حرف «لام»، بر سر آن درمی آید در این صورت لفظاً مجرور، محلاً منصوب خواهد بود.
- ← گاه مفعول له، بصورت مضاف به اسم دیگری است که در این صورت جرآن با «لام» و نصب آن هردو جایز است.
- ← اصل آن است مفعول له، پس از فعل ذکر شود، اما گاهی بر عامل خود مقدم میشود.

## حال:

حال، حالت و چگونگی فاعل، مفعول، هردو یا مجرور، را در زمان انجام فعل بیان میکند. به شخصی که دارنده حال است؛ ذوالحال میگویند.

### اشکال حال:

مشتق: جاء سعیدٌ ضاحكاً	مفرد:
جامد: كَرَّ سعیدٌ اسداً	
فعلیه: جاء سعیدٌ یركضُ	جمله:
اسمیه: سَهَرَ سعیدٌ و الناسُ نائمونَ	
جار و مجرور: رأیتُ سعیداً علی الشجرةِ	شبه جمله:
ظرف: جاء سعیدٌ فوقَ الفرسِ	

### شرایط حال و ذوالحال:

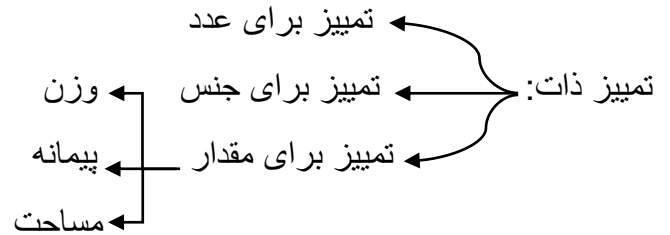
- اصل آن است که حال نکره، مؤخر و مشتق باشد.
- اصل آن است که ذوالحال معرفه و مقدم باشد.
- اما هرگاه ذوالحال، نکره محضه باشد؛ واجب است مؤخر بشود.
- همچنین اگر ذوالحال محصورٌ فیه باشد، مؤخر میگردد.



تمییز، برطرف کننده ابهام اسم یا نسبت مبهم است.

### اقسام تمییز:

تمییز ذات: برای برطرف کردن ابهام اسم می آید و اقسام گوناگونی دارد.  
 تمییز بردو قسم است:  
 تمییز نسبت: از نسبت موجود در جمله رفع ابهام میکند.



به تمییز ذات، تمییز مفرد و به تمییز نسبت، تمییز جمله نیز میگویند.

### شرایط تمییز:

اصل آن است که تمییز جامد باشد، اما گاهی اوقات خلاف قاعده هم استعمال میشود: کفی بالله شهیدا

### موارد اشتراک و اختلاف حال و تمییز:

اشتراکات: حال و تمییز هر دو نکره، منصوب و رافع ابهام موجود در جمله هستند.

اختلافات: حال هم بصورت مفرد، جمله و شبه جمله می آید اما تمییز فقط بصورت مفرد استعمال میشود.

حال هیئت و چگونگی فاعل یا مفعول یا مجرور را در هنگام فعل بیان میکند، اما تمییز رافع ابهام از ذات اشیاء یا نسبت موجود در جمله بکار میرود.

حال غالباً مشتق، تمییز غالباً جامد است.

### تمییز اعداد:

عدد اسمی است که بر مقدار و کمیت اشیاء دلالت دارد و بردو قسم است: اصلی  
 ترتیبی

مفرد: واحد\_ اثنان\_ ثلاث\_ أربع\_ خمس\_ ست\_ سبع\_ ثمان\_ عشر\_ مائة\_ ألف

مرکب: اَحدَ عَشْرَ\_ اِثْناعَشْرَ\_ ثَلَاثَ عَشْرَ\_ اَرْبَعَةَ عَشْرَ\_ خَمْسَةَ عَشْرَ\_ سَبْعَةَ عَشْرَ\_ ثَمَانِيَةَ عَشْرَ\_ تِسْعَةَ عَشْرَ

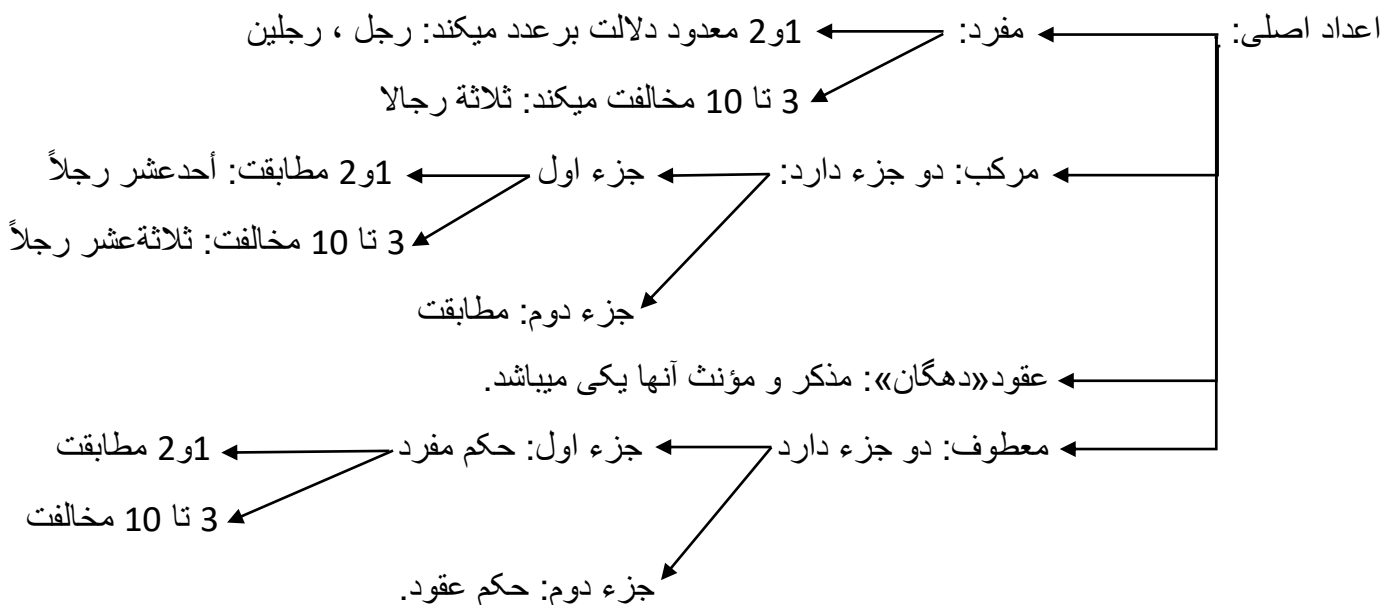
اعداد اصلی بر چهار قسم است:

عقود: عَشْرُونَ\_ ثَلَاثُونَ\_ اَرْبَعُونَ\_ خَمْسُونَ\_ سِتُّونَ\_ سَبْعُونَ\_ ثَمَانُونَ\_ تِسْعُونَ

معطوف: واحد و عشرون، و..... تسعة وتسعون.

معدود؛

در جنسیت معدود:



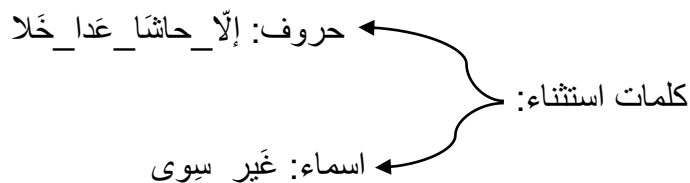
در اعراب و عدد معدود:

ز سه تا 10 همه جمع است و مجرور: ثلاثة رجالٍ

ز 10 تا 100 همه فرد است و منصوب: تسعة و تسعون رجلاً

ز 100 برتر همه فرد است و مجرور: مائة رجلٍ

**مستثنی:**



اقسام استثناء:

استثنای متصل: اگر مستثنی از جنس مستثنی منه باشد، متصل گفته میشود.

استثنای منقطع: اگر مستثنی از جنس مستثنی منه نباشد، منقطع گفته میشود.

استثنای مُفَرَّغ: هرگاه مستثنی منه در جمله، محذوف باشد، به آن استثنای مُفَرَّغ گفته میشود.

### حکم مستثنی به «إلا»:

**منقطع:** همواره منصوب است، خواه جمله مثبت باشد، خواه منفی.

**متصل:** اگر جمله قبل از «إلا» مثبت باشد، منصوب است.

اگر جمله قبل الا منفی باشد؛ دو گونه اعراب را جوازاً میپذیرد:

- ← نصب
- ← تبعیت از اعراب مستثنی منه

**مفرغ:** برحسب اقتضای عامل موجود در جمله است؛ (بجای مستثنی منه محذوف احد یا شیء قرار میدهیم، هراعرابی را که برحسب عامل خود گرفتند، همان اعراب را به مستثنی میدهیم.)

### حکم مستثنی به «حاشا، عدا و خلا»:

اعراب مستثنی به حاشا، عدا و خلا همیشه مجرور است؛ زیرا این حروف جزء حروف جر نیز هستند.

### حکم مستثنی به «غیر و سوی»:

مستثنای به غیر و سوی نیز مجرور است، زیرا این دو اسم، از اسمهایی هستند که همیشه بصورت مضاف استعمال میشوند و اسمی که در پی آنها می آید، (مضاف الیه) همیشه مجرور است.

## منادی:

حروف ندا عبارتند از:

- ← نزدیک: أ
- ← متوسط: أی
- ← دور: آ، آیا و هیآ
- ← مشترک: یا

انواع منادی: مفرد معرفه\_ نکره مقصوده\_ نکره غیر مقصوده\_ مضاف\_ شبه مضاف

### بناء و اعراب منادی:

مبنی بر علامت رفع، و محلاً منصوب: مناداهای مفرد معرفه و نکره مقصوده. یا علی/ یا رجل

منصوب: مناداهای مضاف، شبه مضاف و نکره غیر مقصوده. یا غفار الذنوب/ یا طالعاً جبلاً/ یا رجلاً خذ بیدی

### نکته:

حرف ندا بر سر اسمهایی که دارای «ال» هستند در نمی آید؛ برای منادا ساختن با اینگونه اسمها باید بعد از حرف ندا «أیها» برای مذکر و «أیتها» برای مؤنث، آورده شود.

\*: کلمه الله از قاعده فوق استثناء میباشد.

یا میتوانیم بعد از حرف ندا، «اسم اشاره ای» که به لحاظ جنس و عدد با منادی مطابق باشد؛ را بیاوریم: یا هاتان الدجاجتان

### حکم منادای مضاف به «یاء متکلم»:

هرگاه منادی، به یاء متکلم اضافه شده باشد، چنانچه آخر منادی حرف عله نباشد، پنج حالت جایز است:

یا عبادي / یا عبادی / یا عبادا / یا عبادَ / یا عبادِ. اگر آخر منادی حرف الف باشد؛ یاء متکلم همیشه مفتوح خواهد بود: یا مولای / یا مُقْتَدای / یا فْتای

### استغاثه:

استغاثه، کمک طلبیدن و یاری خواستن از دیگران هنگام گرفتاری و مصیبت است. در استغاثه سه شخص وجود دارد: مستغیث: کسی که از دیگری کمک میطلبد.

مستغاث: کسی که به کمک خواستن فرا خوانده میشود.

مستغاث له: کسی که کمک کردن به او مورد نظر است.

### کیفیت ساختن جمله استغاثه:

حرف ندای «یا» و «لام مفتوحه» بر سر مستغاث و «لام مکسوره» بر سر مستغاث له می آید: یا لَمَهْدی لِّلْمُنْتَظِرین چنانچه مستغاث له اسم ظاهر یا ضمیر یاء متکلم نباشد، لام مستغاث له هم مفتوحه خواهد بود: یا لَزیدِ لَهُ گاهی با وجود قرائن مستغاث له و یا مستغاث از جمله حذف میگردند.

### ندبه:

ندبه نوع دیگری از ندا است که با «آه و زاری» و هنگام «رنج و اندوه» صورت میگیرد.

وا، حرف ندای مخصوص ندبه است که بر سر اسم مندوب می آید: وا + اسم مندوب + الف زائده یا الف و هاء ساکن  
وا محمدا ، وا علیا / وا محمداه ، وا علیاه

### ترخیم منادی:

برای اختصار و سهولت در کلام گاهی اوقات آخر اسم منادا حذف میشود:

1\_ اسمهایی که به تاء تأنیث ختم شده اند؛ خواه عَلم باشند یا نکره مقصوده: یا فاطِمَةٌ ← یا فاطِمَ

2\_ در عَلم مذکر یا مؤنث، بشرط آنکه «مربک اضافی نباشند» و بیش از سه حرف داشته باشند: یا حَارِثٌ ← یا حَارِ

## فصل چهارم: مجرورات

علامت جر در اسم: ← کسره: در اسم مفرد: بزید\_ در جمع مکسر: برجال\_ در جمع مؤنث سالم: بمؤمناتِ  
 یاء: در مثنی: بمؤمنین\_ در جمع مذکر سالم: بمؤمنین  
 فتحه: در اسماء سته: بأبیہ، بأخیہ، بحمیہا، بفیہ، بهنیہ، بذی علم  
 مواضع جر اسم: ← بوسیله حرف جرّ: هفده حرف اند که اگر بر سر اسمی درآیند، آنرا مجرور میکنند.  
 مضاف إلیه: نسبت دادن اسمی به اسم دیگر. (اسم اول مضاف، اسم دوم مضاف إلیه)

### حرف جرّ:

حروف جرّ عبارتند از: باء، تاء، کاف، لام، واو، منذ، مذ، خلا، ربّ، حاشا، من، عدا، فی، عن، علی، حتّی، إلی  
 حروف جرّ دهنده را جارّ، و جرّ پذیرفته را مجرور می نامند.  
 این حروف به دو دسته تقسیم میشوند: ← مشترک میان اسم ظاهر و ضمیر: من، إلی، عن، خلا، عدا، حاشا، علی، فی، لام، باء.  
 ← مختص اسم ظاهر: ربّ، مذ، منذ، حتّی، کاف، واو، قسم، تاء قسم.  
 تاء به لفظ جلاله الله و ربّ به نکره موصوفه اختصاص دارد.

### متعلّق جار و مجرور:

جار و مجرور متعلق و وابسته به فعل یا شبه فعلی است که به آن متعلّق گویند.  
 منظور از شبه فعل، اسم فاعل\_ اسم مفعول\_ صفت مشبّهه\_ صیغه مبالغه\_ اسم فعل\_ اسم تفضیل و مصدر است.  
 به فعل: دَخَلْتُ فِي الدَّارِ به شبه فعل: هُوَ عَالِمٌ بِالْغَيْبِ

### متعلّق مذکور و مقدر:

متعلق جار و مجرور یا مذکور است، یا مقدر.  
 اگر متعلق جار و مجرور یکی از افعال عموم باشد، در کلام نمی آید و همواره بعنوان عامل مقدر فرضی در نظر گرفته میشود:  
 علیّ فی الدار = علیّ یكون فی الدار.

### متعلّق ظروف:

ظروف هم مثل جار و مجرور نیازمند متعلق هستند. متعلّق ظروف نیز یا فعل است: الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ  
 یا شبه فعل: هُمُ الْمُجَاهِدُونَ لَيْلاً وَ نَهَاراً  
 متعلق ظروف هم گاهی اوقات مقدر میشود.

### منصوب به نزع خافض:

گاهی اوقات، برای افعال لازم اسم منصوبی (مفعول) آورده شده؛ یا برای فعل تک مفعولی، دو مفعول ذکر شده، این اسمها در اصل باید بوسیله حرف جر، در محل مفعول فعل لازم یا تک مفعولی می آمدند؛ به این اسمها منصوب به نزع خافض میگویند. یعنی با حذف جار منصوب شدن.

### **مضافِ إليه:**

مضافِ إليه همیشه مجرور است (كُلُّ مضافِ إليه مجرورٌ) كتابُ الله / كتابُ المسلمین / كتابُ المسلمین

### شرایط مضاف:

مضاف غالباً با «ال» همراه نمیشود.

هرگز تنوین قبول نمیکند.

نون تثنیه و جمع قبول نمیکند.

### اضافه معنویه:

در اضافه، غالباً حرف جرّی در تقدیر گرفته میشود. اضافه ای که حرف جرّ در تقدیر دارد، **اضافه معنویه** است و آن حروف جرّ؛ **مِنْ** و **فِي** و **لَا** است.

### موارد تقدیر حروف جرّ

1\_ هرگاه مضافِ إليه جنس مضاف را بیان کند، حرف **مِنْ** در تقدیر است: **خَاتَمٌ دَهَبٍ = خَاتَمٌ مِنْ دَهَبٍ**

2\_ هرگاه زمان یا مکان انجام مضاف را نشان دهد، حرف **فِي** در تقدیر است: **صَلَاةُ الْيَلِّ = صَلَاةٌ فِي الْيَلِّ**

3\_ به جزء دو مورد فوق، در غالب موارد حرف در تقدیر است: **كِتَابٌ زَيْدٍ = كِتَابٌ لِّزَيْدٍ**

### فواید اضافه معنویه:

تعریف مضاف: هرگاه مضافِ إليه، معرفه باشد، مضاف نیز معرفه میشود. یعنی کسب تعریف میکند: **دَارٌ سَعِيدٍ**

تخصیص مضاف: هرگاه مضافِ إليه، نکره باشد، مضاف را خاص میکند. یعنی کسب تخصیص میکند: **كِتَابٌ مَعْلَمٍ**

### اضافه لفظیه:

هرگاه صفت (اسم فاعل، اسم مفعول، صفت مشبّهه، صیغه مبالغه) به معمولش اضافه شود، اضافه لفظیه است: **كَاتِبُ الدَّرْسِ**

### فواید اضافه لفظیه:

فایده اضافه لفظیه، ایجاد تخفیف و سبکی در لفظ مضاف است. **كَاتِبُ الدَّرْسِ = كَاتِبُ الدَّرْسِ** (تنوین برای سبکی بودن در تلفظ حذف شده).

در اضافه لفظیه اگر مضاف، مثنی یا جمع باشد، یا مضافِ إليه دارای «ال» باشد، جایز است مضاف هم «ال» بگیرد.

**ممتنع الاضافه، دائم الاضافه، جائز الاضافه:**

ممتنع الاضافه اسمهایی هستند که هیچگاه مضاف واقع نمیشوند: ضمائر، اسماء اشاره، موصولات، اسماء شرط و استفهام. لازم الاضافه (دائم الاضافه) اسمهایی هستند که همواره مضاف اند: كَلٌّ، بَعْضٌ، جَمِيعٌ، كِلَا و كِلْتَا، مِثْلٌ و شَبِيهٌ، غَيْرٌ و سِوَى، لَدُنْ و عِنْدَ، ذُو، أَوْلُو، أَيْ، بَيْنَ، قَبْلَ، بَعْدَ، مَعَ، إِذْ و إِذَا و جِهَاتِ تَشْشِغَانَه.

جائز الاضافه اسمهایی هستند که گاه بصورت مضاف استعمال میشوند: کتاب، رسول و...

**نکته:**

از بین اسماء دائم الاضافه اسمهای إِذْ و إِذَا به جمله اضافه میشوند: إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ بقیه اسمها به مفرد اضافه میشوند.

**کسب تذکیر و تأنیث:**

گاه مضاف مؤنث بوده و از مضاف إليه کسب مذکر بودن میکند و حکم اسم مذکر را دارد.

إِنَّ رَحْمَةَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ

رحمة مؤنث است اما الله مذکر، کسب تذکیر کرده از این رو قریب که خبر است مذکر آمده است.

گاه بالعکس؛ مضاف مذکر بوده و از مضاف إليه کسب تأنیث میکند و حکم اسم مؤنث را دارد.

يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمَلَتْ

کل مذکر است اما نفس مؤنث مجازی، کسب تأنیث کرده از این رو فعل تجد مؤنث آمده است.

**نکته:**

هرگاه قرینه ای در جمله وجود داشته باشد، جائز است مضاف حذف گردد. وَإِسْأَلِ الْقَرْيَةَ = وَإِسْأَلِ أَهْلَ الْقَرْيَةَ.

**منصرف و غیر منصرف:**

منصرف: اسمی است که بتواند حرکات مختلف اعرابی و تنوین را بپذیرد: سَعِيداً سَعِيدٌ سَعِيدٍ

غیر منصرف: اسمی است که تنوین و کسره را نپذیرد: ابراهیم

اسباب منع صرف:

عَلَمِيَّتٌ وَصَفٌ جَمْعُ الْفِ تَأْنِيثٌ

علمیت: اگر با یکی از عوامل زیر جمع گردد؛ غیر منصرف میگردد: دارای الف و نون زائده باشد\_أعجمی باشد\_ بر وزن فعل باشد\_ مؤنث باشد\_ مرکب مزجی باشد\_ معدول باشد.

وصف: هنگامی غیر منصرف است که بر وزن «فَعْلَان» یا «فَعْلَى» و یا «أَفْعَل» بیاید و یا معدول باشد.

**جمع:** زمانی غیر منصرف است که بر وزن مَفَاعِلِ، مَفَاعِلِ، أَفَاعِلِ، أَفَاعِلِ و مانند اینها باشد.

**الف تانیث:** بی هیچ شرط دیگری غیر منصرف است چه الف آن ممدوده باشد: حَمَرَاءُ چه الف آن مقصوره باشد: كُبْرِي

کسره پذیری غیر منصرف:

هرگاه اسم غیر منصرف به کلمه دیگر اضافه شده باشد، یا الف و لام بر سرش بیاید، کسره میپذیرد؛ ولی هیچگاه تنوین نمیپذیرد.



## فصل پنجم: توابع

«اعراب» به یک اعتبار بر دو قسم است: ← اصلی: بنا بر نقش و جایگاهی که در جمله دارند نقش میپذیرند.

← تبعی: اعراب کلماتی است که از اعراب کلمات پیشین تبعیت میکند.

اقسام توابع: ← صفت (نعت): تابعی ای است که برخی ویژگی ها و حالات متبوع خود را بیان میکند.

← تأکید: تأکید، لفظی است که موجب تثبیت و تقریر متبوع میگردد.

← بَدَل: تابعی است که جانشین کلمه پیش از خود میشود و مقصود اصلی حکم جمله است.

← عطف بیان: تابعی جامد است که برای روشن کردن حقیقت متبوع خود می آید و از متبوعش مشهور تر است.

← عطف نَسَق: عطفی است که بین تابع و متبوع بوسیله حرف عطف ارتباط برقرار میشود.

### صفت (نعت):

صفت باید در چهار مورد از موارد دهگانه زیر از متبوعش تبعیت کند:

● مفرد، مثنی، جمع

● رفع، نصب، جرّ

● معرفه، نکره

● مذکر، مؤنث

### فایده صفت:

صفت یا بعد از:

معرفه می آید که فایده آن توضیح موصوف است.

نکره می آید که فایده آن تخصیص موصوف است.

### انواع صفت:

مفرد: ← مشتق: جاء رجلٌ عالمٌ

← جامد: جاء رجلٌ أسدٌ

جمله: ← فعلیه: جاء رجلٌ يَضْحَكُ

← اسمیه: جاء رجلٌ أبوهُ عادلٌ

شبه جمله: ← جار و مجرور: جاء رجلٌ عَلَى الفَرَسِ

← ظرف: رَأَيْتُ رجلاً فوقَ الكرسيِّ

انواع صفت:

### نعت سببی:

نعت بر دوگونه است: ← یا حقیقی است

← یا سببی

حقیقی: بر صفتی از صفات منعوتش دلالت دارد. سببی: بر صفتی از صفات اسم متعلق به منعوتش دلالت دارد.  
قاعده: الجملات بعد النكرات، اوصافُ الجملات بعد المعارف احوالً

## تأکید:

تابع را مؤکد و متبوع را مؤکد می نامند.

### اقسام تأکید:

تأکید بر دوگونه است: 1\_ لفظی 2\_ معنوی

تأکید لفظی تکرار شدن لفظ متبوع یا مترادف آن است:

- ← در اسم: والسابقون السابقون
- ← در فعل: جاءَ جاءَ الحقُّ
- ← در حرف: إِنَّ إِنَّ الاسلامَ دینُ الحقِّ
- ← در جمله: ظَهَرَ الحقُّ ظَهَرَ الحقُّ

تأکید لفظی با مترادف خود هم بلامانع است:  
فَارَانْتَصَرَ الْجَيْشُ

تأکید معنوی، تأکید بوسیله الفاظ خاصی است که به آنها تأکید معنوی میگویند. بعد از اسم مؤکد می آیند و غالباً به ضمیر آن اضافه میگردند.

تأکید معنوی برای مفرد و مثنی و جمع میباشد:

- ← برای مفرد: نَفْسٌ وَ عَيْنٌ
- ← برای مثنی: كِلَا وَ كِلْتَا
- ← برای جمع: كُلٌّ، جَمِيعٌ وَ عَامَّةٌ

سه کلمه کُلٌّ، جَمِيعٌ وَ عَامَّةٌ حتماً باید به ضمیری اضافه شوند که مطابق مؤکد گردند.

## بدل:

بدل و مبدلٌ منه تنها در اعراب از یکدیگر تبعیت میکنند، اما در بقیه موارد هم جایز است.

### اقسام بدل:

بدل بر چهار قسم است:

- ← بدلِ کُلِّ از کُلِّ: بجای تمام مبدلٌ منه است: جاءَ سَعِيدٌ أَخُوکَ
- ← بدلِ جزء از کُلِّ: جزئی از مبدلٌ منه میباشد: اِنْكَسَرَ عَلَيَّ رَأْسُهُ
- ← بدلِ اشتهال: بیان کننده یکی از متعلقات مبدلٌ منه است و مبدلٌ منه نسبت به آن شمول دارد.
- ← بدلِ تفصیل: بدلی برای تفصیل و توضیح کلمه مجمل و مختصر قبل: العلمُ علما: مطبوعٌ و مسموعٌ

بدلِ مَباین: بر دو قسم است:

- ← بدلِ غلط: رَأَيْتُ عَلِيًّا سَعِيداً
- ← بدلِ بداء: ظَهَرَ صَوَابٌ بَعْدَ اِزْمَافِ بُوْدنِش (برای مبالغه):

حَبِيبِي فَمَرَّ شَمْسٌ

حکم عطف بیان: عطف بیان از نظر مطابقت با متبوعش مانند «صفت» است: در اعراب و جنس و عدد و تعریف، تکثیر مطابقت میکنند.

### فایده عطف بیان:

یا بعد از؛

معرفه می آید که فایده آن توضیح متبوعش است.

نکره می آید که فایده آن تخصیص متبوعش است.

\*: چنانچه بتوانیم متبوع را حذف کرده و تابع را بجای آن بیاوریم با بدل کل از کل تفاوتی نخواهد داشت.

### عطف نسق:

به عطف نَسَق (عطف به حروف) هم میگویند. حروف عطفی که بین تابع و متبوع ارتباط برقرار میکنند نه عدد است.

واو\_ فاء\_ ثُمَّ\_ حَتَّى\_ أَوْ\_ أَمْ\_ بَلْ\_ لَّا\_ لَكِنْ

\*: عطف کردن اسم بر ضمیر متصل مرفوع و ضمیر مستتر نارواست.

مگر اینکه بعد از ضمیر متصل، یک ضمیر برای فاصله انداختن بیاید، که آن ضمیر منفصل با همان اعراب و با همان صیغه باشد تا عطف نیکو شود: ضربتُ و علیُّ (قبیح است). ضربتُ أنا و علیُّ نیکو است.

اگر هم بخواهیم اسمی را بر ضمیر مجرور عطف کنیم اعاده جار لازم است: مررتُ بک و بزیدِ

### اقسام عطف نسق:

عطف نسق بر دو قسم است: ← اسم بر اسم: ادرس اصرف او النحو

← جمله بر جمله: کلوا و اشربوا و لاتسرفوا

## فصل ششم: ملحقات

### افعال مدح و ذم و تعجب:

افعال مدح و ذم: افعال جامدی هستند که برای تقدیر و ستایش یا سرزنش و نکوهش بکار میروند  
مدح: نِعَمَ و حَبَدًا (چه خوب است) / ذم: بُئِسَ و سَاءَ (چه بد است)

این افعال صرف نمیشوند، ولی برای مونث تاء تأنیث میگیرند.

معمولاً بعد از افعال مدح و ذم دو اسم آورده میشود؛ هر دو اسم هم مرفوع هستند، اسم اول فاعل است  
اسم دوم مخصوص مدح یا ذم است: نِعَمَ الرَّجُلِ عَلَيَّ ، بُئِسَتِ الْمَرْأَةُ هُنْدًا  
مرفوع بودن اسماء مخصوص دو دلیل و توجیه دارد:

یا خبر برای مبتدای محذوف است: نِعَمَ الرَّجُلِ عَلَيَّ = نِعَمَ الرَّجُلِ هُوَ عَلَيَّ  
↓  
مبتدای محذوف

یا مبتدای مؤخر برای خبر مقدم است: نِعَمَ الصَّدِيقِ الْكِتَابُ

خبر مقدم / مبتدای مؤخر

در حَبَدًا چون (ذا) اسم اشاره و فاعل است، فقط یک اسم مخصوص بعد از آن ذکر میشود.

افعال تعجب: افعالی هستند که برای اظهار شگفتی و تعجب بکار میروند و به دو صورت استعمال میشوند:

ما أَفْعَلُ و أَفْعَلُ بِ...

نحو: مَا أَحْسَنَ سَعِيدًا \_ أَحْسِنَ بَعْلِي

برای جمله اول سه ترکیب ذکر شده است:

- 1) ما: اسم نکره مبتدا و محلا مرفوع ، احسن سعیداً: خبر جمله فعلیه محلا مرفوع
  - 2) ما: موصوله و مبتدا محلا مرفوع ، احسن سعیداً: جمله صله محلی از اعراب ندارد ، خبر: محذوف
  - 3) ما: اسم نکره مبتدا محلا مرفوع ، احسن سعیداً: صفت برای «ما» ، خبر: محذوف
- برای جمله دوم تنها یک ترکیب ذکر شده است:

احسن: فعل تعجب ، بِ: حرف جرّ زائده ، عَلِيٍّ: فاعل لفظاً مجرور محلا مرفوع

\*: هم افعال مدح و ذم و هم افعال تعجب، جامدند.

### حروف:

حرف کلمه ای است که بر معنای غیر مستقل دلالت میکند و همواره نیازمند کلمات دیگر است.

فایده حروف این است که نیاز ما را در ادای مقصود پیوندها و ترکیبات پیچیده بر طرف میکند. و همچنین در توسعه زبان و دستیابی به ترکیبات گوناگون کلامی نقش بسزایی دارد.

حروف تقسیمات بسیاری دارد:

### حروف جاره:

باء، تاء، کاف، لام، واو، منذ، مذ، خلا، ربّ، حاشا، من، عدا، فی، عن، إلی، حتی، علی

معانی حرف باء:

1\_ استعانت(کمک گرفتن): کتبتُ بالقلم

2\_ سببیت: فاخذهمُ الله بذنوبهم

3\_ زائده: در خبر منفی و فاعل کفی

4\_ تعدیه: ذهبَ اللهُ بنورهم

معانی حرف مین:

1\_ ابتدای غایت: من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی 2\_ تبعیض: أخذتُ من الدراهم

4\_ زائده

3\_ بیان جنس: خاتمٌ من ذهبٍ

معانی حرف إلی:

1\_ انتهای غایت: سرتُ من البصرة إلی الکوفة

2\_ به معنی مع: لاتأکلوا اموالهم إلی اموالکم

3\_ به معنی لام اختصاص: الامرُ إلیک

معانی حرف عن:

1\_ مجاوزه: رمیتُ السهمَ عن القوس

2\_ تعلیل: ما نحن بتارکي آلهتنا عن قولک

3\_ بدل: فم عنی بهذا الامر

معانی حرف علی:

1\_ استعلاء: صعد علی الشجرة

2\_ مصاحبت: ويطعمون الطعام علی حبه

3\_ به معنی فی: و دخل المدينة علی حین غفلة من أهلها

معانی حرف فی:

1\_ ظرفیت: هو الذی یصورکم فی الارحام

2\_ مقایسه: ما متاع الحیاة الدنیا فی الآخرة الا قليلا

معانی حرف کاف:

1\_ تشبیه: زیدٌ کالاسد

2\_ تأکید(هنگامیکه زائده است): لیس کمثله شیء

معانی حرف لام:

- 1\_ اختصاص: الحمد لله  
 2\_ استحقاق: الجنة للمتقين  
 3\_ ملکیت: هذا الكتاب لي  
 4\_ تعلیل: جئت لزيارتك  
 5\_ عاقبت: لدوا للموت  
 6\_ به معنی فی: ليوم لا ريب فيه  
 7\_ به معنی إلى: كلّ يجزى لاجل مسمى  
 8\_ تأکید معنای نفی: لم يكن الله ليغفر لهم

معانی حرف ربّ:

- 1\_ تقلیل: ربّ مومنٍ حقيقيّ قد لقينهُ  
 2\_ تكثر: ربّ تالی القرآن و القرآن يلعنه

معانی حرف حتّى:

- 1\_ انتهای غایت: سلامّ هي حتّى مطلع الفجر

معانی مذ و منذ:

- 1\_ به معنی من ابتدای غایت (اگر زمان فعل ماضی باشد): ما رأيتهُ مذ يوم الجمعة  
 2\_ به معنی في (اگر زمان فعل مضارع باشد): ما رأيتُ صديقي منذُ يومنا

حروف قسم:

واو قسم مختص اسم ظاهر است: والله

تاء قسم مختص لفظ جلاله الله است: تالله

باء قسم هم براسم و هم برضمير داخل میشود: بالله ، بك

حروف استثناء:

برای خارج کردن اسمی از حکم ماقبلش، است: إلا ، عداً ، حاشا ، خلا  
 این حروف که معنای استثنائیه دارند، به اسم مابعد خود اعراب جزی میدهند.

حروف نداء:

حروفی هستند برای صدا زدن کسی یا چیزی: أ ، أی ، آ آیا هیا ، یا

حروف مشبهة بالفعل:

إنّ ، أنّ ، كأنّ ، أیت ، لكنّ ، لعلّ \_ ناصب اسم ، رافع خبر

**حروف مفاجاة:**

دو حرف: إِذْ و إِذَا، که به معنی ناگهان است مُفاجاة نام دارد.

**حروف تنبيه:**

این حروف برای بیداری و آگاه کردن مخاطب بکار میرود: هَآ، أَمَّا، أَلَا

**حروف تفصیل:**

این حروف برای تفسیر و شرح دادن مطلب ماقبل می آیند: أَمَّا و إِمَّا ( إِمَّا شَاكِرًا و إِمَّا كَفُورًا )

**حرف سكت:**

سكت در لغت به معنی سکون و آرامش است، و در اصطلاح به حرف «هاء» که به آخر بعضی کلمات بدلیل حفظ حرکت حرف آخر آنها ملحق میشود، حرف سکت گویند: أَنَّى مُلَاقٍ حَسَابِيَه

**حرف تعريف:**

اگر «ال» بر سر اسم نکره درآید، آن اسم را معرفی میکند.

یکی از اقسام «ال» تعریف، ال عهد است که سه نوع میباشد:

عهد ذکری                      عهد ذهنی                      عهد حضوری

**حرف تنوين:**

تنوین، علامت خاصی است که انتهای برخی کلمات قرار دارد، و نشان دهنده نون ساکنی است که خوانده میشود ولی نوشته نمیشود.

**حروف ناصبه:**

این حروف بر سر فعل مضارع داخل میشوند و به آنها اعراب نصب میدهند: أَنْ، لَنْ، كَيْ، إِذَنْ

**حروف جازمه:**

این حروف بر سر فعل مضارع داخل میشوند و به آنها اعراب جزم میدهند: لَمَّا، لَمَّا، لَمَّا، لَمَّا، لانهی، إِنْ شرطیه.

هرکدام از عوامل تنها یک فعل را مجزوم میکنند اما إِنْ شرط دو فعل را مجزوم میکند.

**حروف شرط:**

حروف شرط عبارتند از: إِنْ، أَوْ، إِذْمَا

**حرف تحقيق:**

به حرف «قَدْ»، حرف تحقیق گویند. بر سر فعل ماضی: معنای تحقیق و تأکید\_ وقوع فعل ماضی نزدیک به حال، بر سر فعل مضارع: انتظار داشتن و توقع\_ تقلیل

### حروف تحضیض:

حروف تحضیض عبارتند از: لَولا، لَوماً، أَلّا، هَلّا  
به معنی چرا که نه؟ میباشد. اگر این حروف:

بر ماضی داخل شود؛ معنای توبیخ دارد.

بر مضارع داخل شود؛ معنای تشویق دارد.

### حروف استقبال:

حروف استقبال عبارتند از: «سین»، «سوف»

این حروف بر فعل مضارع داخل میشوند و آنرا به «زمان آینده» مختص میکنند.

### حروف عطف:

حروف عطف، دو کلمه یا دو جمله را به یکدیگر متصل میکنند.

این حروف نه عدد هستند که در بخش عطف نسق گذشت.

حروف عطف سه نوع هستند:

1\_ حروفی که باعث شمول حکم معطوف علیه نسبت به معطوف میشوند: واو، فاء، ثمّ، حتّی

2\_ حروفی که حکم را به یکی از دو طرف نسبت میدهند بدون تعیین نسبت دادن حکم: او، أم

3\_ حروفی که حکم را بطور مشخص به یکی از دو طرف نسبت میدهند: لا، لیکن، بل

### حرف ردع یا انکار:

حرف ردع، کَلّا است که برای طرد و ابطال سخن ماقبل استعمال میشوند. بمعنای (هرگز، نه چنین است) میباشد: رَبّ ارجعون\* لعلی اعمل صالحا فیما ترکت کَلّا إنها کلمة هو قائلها (مومنون 99، 100)

### حروف استفهام:

حروف استفهام برای پرسش و سؤال می آید: هَلّ، أَلّ (همزه) بمعنای آیا: هل یستوی الاعمی و البصیر؟

همزه بر سر هر جمله ای در می آید (اسمیه و فعلیه، مثبت و منفی) اما هَلّ فقط بر سر جملات مثبت در می آید (اسمیه مثبت، فعلیه مثبت).

### حروف نفی:

حروف نفی عبارتند از: ما، لا، ان

اما به اعتبار معنا، حروف: لم، لما، لن و کلا نیز منفی کننده هستند.



### حروف جواب:

حروف جواب عبارتند از: نَعَمْ، إِي، أَجَل، جَيْر، بَجَل، جَلَل، بَلَى، لا.

معمولاً حروف: نَعَمْ، إِي، أَجَل، جَيْر، بَجَل و جَلَل برای تصدیق خبر یا جواب پرسش ماقبل می آید.

حرف جواب بَلَى غالباً برای رد کردن سؤال نفی ماقبل می آید و نفی آن را به اثبات تبدیل میکند: الست بربکم؟ قالوا: بلی

حرف لا برای تکذیب خبر یا جواب منفی به پرسش ماقبل می آید: جاء زیدٌ برای تکذیبش میگوییم: لا

### حروف تفسیر:

حروف تفسیر حرفی هستند که برای تفسیر و توضیح مفرد یا جمله آورده میشود: آن، آی

آی برای تفسیر مفرد و جمله ولی آن فقط برای تفسیر جمله میباشد.

تَابَ إِي: رَجَعَ (جمله)

هَذَا عَسَجْتُ إِي: دَهَبُ (مفرد)

فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعِ الْفُلْكَ (جمله)

### حروف مصدریه:

در کلام عرب، پنج حرف وجود دارد که معمول خود را به مصدر تأویل میبرند، و آن حروف عبارتند از: أَنْ (فقط مختص فعل)، أَنْ (فقط بر سر جمله اسمیه)، كَيْ (فقط بر سر فعل مضارع)، مَا (فقط مختص فعل)، لَوْ (فقط مختص فعل ماضی و مضارع)

در جمله فعلیه: مصدر فعل اضافه به معمول فعل

أَحَبُّ أَنْ يَذْهَبَ زَيْدٌ إِلَى الْمَدْرَسَةِ = أَحَبُّ ذَهَابَ زَيْدٍ إِلَى الْمَدْرَسَةِ

در جمله اسمیه: مصدر خبر آن اضافه به اسم آن

عَجِبْتُ مِنْ أَنْ زَيْدًا ضَرَبَ عَمْرًا = عَجِبْتُ مِنْ ضَرْبِ زَيْدٍ عَمْرًا

نحوه تأویل به مصدر بردن:

### حروف زائده:

حروف زائده، حرفی هستند که بصورت زائد در کلام می آیند و حذفشان هیچ خللی در معنا بوجود نمی آورد.

این حروف دو فایده دارند:

1\_ فائده لفظی: باعث زینت کلام میشوند.

2\_ فائده معنوی: مفید معنای تأکید در جمله هستند.

### تقسیمات حروف:

حروف به اعتبار ماده:

أَحَادِيَّةٌ (تک حرفی): باء، تاء، کاف و.....

ثَنَائِيَّةٌ (دو حرفی): هَلْ، هَا، لَنْ و.....

ثَلَاثِيَّةٌ: إِذَا، جَلَّلَ، جَبَّرَ و.....

رُبَاعِيَّةٌ: حَاشَا، لَوْمًا، هَلَّا و.....

خُمَاسِيَّةٌ (فقط یک حرف خماسیه داریم): لَكِنَّ

حروف به اعتبار اختصاص و یا اشتراک به اسم و فعل:

حروف یا؛

مختص اسم اند مثل: حروف جاره

یا مختص فعل اند مثل: حروف جازمه

یا مشترک اند مثل: حروف عاطفه

حروف به اعتبار عامل یا غیر عامل بودن:

حروف یا؛

همیشه عامل اند: فِي

یا همیشه غیر عامل اند: هَلْ

یا گاه عامل و گاه غیر عامل اند: لَا

### احکام جملات، اقسام کلمات:

کلمات به اعتبار مسند یا مسند إليه واقع شدن:

اسم: هم مسند واقع میشود و هم مسند إليه.

فعل: مسند واقع میشود، ولی مسند إليه واقع نمیگردد.

حرف: هیچکدام واقع نمیشود.

جملات به اعتبار معنا:

جمله یا؛

1\_ معنای کامل را به مخاطب میرساند که در این کلام نیز نامیده میشود: قَدْ أَلْحَ الْمُؤْمِنُونَ

2\_ یا معنای کامل را نمیرساند (ناقص): إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ...؟؟؟

جمله به اعتبار خبر واقع شدن یا دارای خبر بودن:

جمله یا؛

کبری است: جمله ای که، خبر آن جمله باشد.

صغری: جمله ای که خبر واقع شود برای یک جمله دیگر.

جمله به اعتبار اعراب:

جملات در حکم کلمات مبنی هستند؛ پس اگر اعراب هم داشته باشند، اعرابشان محلی است.

جملات یا؛

دارای محلی از اعراب هستند.

یا دارای محلی از اعراب نیستند.

(1) خبر: خبر از نوع جمله باشد(محلا مرفوع)؛ اللَّهُ يَحْكُمُ (خبر لای نفی جنس، حروف مشبیه بالفعل و....)

(2) حال: حال از نوع جمله باشد(محلا منصوب)؛ جاء عليّ يضحك

(3) مفعول به: جمله ای که مفعول به واقع شود(محلا منصوب)؛ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

(4) مضافٌ إليه: جمله ای که مضافٌ إليه واقع گردد(محلا مجرور)؛ إذا جاء نصرُ الله والفتح

(5) تابع مفرد: (تبعیت محلی از متبوعش)؛ و اتقوا يوماً ترجعون فيه إلى الله

(6) تابع جمله دارای محل اعرابی: (تبعیت محلی از متبوعش)؛ إنّه قدر و فکر

(7) جواب شرط جازم مقرون به فاء و إذا مفاجأة: (محلا مجزوم)؛ مَنْ يَضِللِ اللهُ فَلَا هادي له

دارای محلی از اعراب:

(1) ابتدائیه: الله نور السماوات و الارض.

(2) معترضه: إنّه لقسمٌ لو تعلمون عظیم.

(3) مفسره: إنّ مثل عیسی عند الله کمثل آدم، خلقه من ثراب.

(4) جواب قسم: والعصر، إنّ الانسان لفي خسر.

(5) صله: الذين يؤمنون بالغیب.

(6) تابع جمله فاقد محل اعرابی: إياك نعبدُ و إياك نستعین

(7) جواب شرط غیر جازم یا غیر مقرون به فاء و إذا

بدون محل اعرابی:

\*\*\*سلامتی امام زمان، مقام معظم رهبری و مراجع عظام تقلید صلوات بفرستید.\*\*\*